

تحلیل فقهی و حقوقی شرط بقای وکالت بعد از فوت وکیل

دکتر رضا سکوتی نسیمی^۱

علی دادمهر^۲

چکیده

وکالت عقدی جایز است و بر پایه سوابق فقهی و بند ۳ ماده ۶۷۸ ق.م و ماده ۹۵۴ ق.م، با فوت موکل یا وکیل منفسخ می شود ولی قسمت اخیر ماده ۷۷۷ ق.م این تردید را ایجاد کرده است که آیا طرفین عقد می توانند شرط نمایند که عقد وکالت با فوت هر کدام از آنان منحل نشود و آیا چنین شرطی صحیح است؟ طبق این ماده: «در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علی حده ممکن است راهن، مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر رهن قرض خود را ادا ننمود، مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفا کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود». در مورد تفسیر ماده ۷۷۷ ق.م، دیدگاههای متفاوتی مطرح شده است. ولی باید گفت علی رغم چنین شرطی با فوت وکیل یا موکل، وکالت از بین می رود و ماده ۷۷۷ ق.م را نیز باید بر این اساس تفسیر کرد و وکالت در فروش مال مرهونه از خصوصیت خاصی برخوردار نبوده و تحت شمول قاعده مندرج در ماده ۶۷۸ ق.م و قاعده کلی مندرج در ماده ۹۵۴ ق.م باقی است و از ماده ۷۷۷ ق.م، نمی توان جواز و صحت شرط بقاء عقد جایز وکالت پس از فوت را استنباط کرد.

کلید واژگان: وکالت، وکیل، بقای وکالت، فوت، رهن.

۱ - دانشیار گروه حقوق دانشگاه تبریز (نویسنده مسوول) Email : r.sokuti@gmail.com

۲ - دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مراغه، ایران، مراغه.

قانونگذار به تبعیت از نظر فقهای امامیه در ماده ۷۷۷ ق.م، حکمی مقرر داشته که منشأ اشکال شده است. ماده مزبور مقرر می‌دارد: «در ضمن عقد رهن یا بموجب عقد علیحده ممکن است رهن مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر رهن قرض خود را اداء ننموده مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفاء کند و نیز ممکن است قرارداد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود». محل بحث قسمت اخیر ماده مزبور می‌باشد که به موجب آن رهن و مرتهن می‌توانند توافق کنند که اگر مرتهن از جانب رهن، وکیل در فروش مال مرهونه بوده ولی در حیات خود نتواند آن را بفروشد و بمیرد پس از مرگ او، وکالت مزبور با ورثه او باشد. یعنی در واقع وکالت به گونه ای منعقد شود که مرتهن در زمان حیات خود، خودش بتواند با استفاده از آن مال مرهونه را بفروشد و بعد از مرگ خود اختیار فروش به ورثه او منتقل شود. در این که مراد قانونگذار از انتقال حق فروش از مرتهن به ورثه وی در ماده ۷۷۷ ق.م، چیست میان حقوقدانان اتفاق نظر وجود ندارد همچنین در منابع فقهی نیز در خصوص این بحث تحلیل‌های مختلفی صورت گرفته است که ابتدا به دیدگاه فقهای امامیه و سپس به دیدگاه حقوقدانان اشاره و در نهایت دیدگاه مورد نظر ارائه خواهد شد.

دیدگاه فقها در خصوص شرط بقای وکالت بعد از فوت وکیل

۱- برخی از فقیهان امامیه در بحث وکالت ضمن تصریح به اینکه وکالت با فوت، جنون و اغماء هر یک از طرفین باطل می‌شود و این امر اجماعی بوده و خلافی در آن وجود ندارد، اعلام کرده اند که اگر اجماعی در خصوص مورد وجود نداشت می‌توانستیم بپذیریم که با جنون و اغماء وکالت باطل نمی‌شود بلکه حداکثر با عروض آنها وکیل نمی‌تواند در مدت مزبور وکالت کند ولی بعد از زوال مانع، وکیل همچنان می‌تواند به وکالت خود ادامه دهد و در نتیجه وکالت منفسخ نمی‌شود و ایشان سپس ادعای اینکه بطلان عقود جایز در اثر فوت و جنون از احکام عقود جایز است را نپذیرفته و تصریح کرده اند که در برخی از مصادیق عقود جایز مثل هبه و رهن با فوت مرتهن وکالت به وراثت او منتقل می‌شود. (نجفی، ۱۳۹۴، ه.ق، ج ۲۷، ص ۳۶۲). از بیان صاحب جواهر استفاده می‌شود که اگر اجماعی وجود نداشته باشد به نظر ایشان شرط بقای وکالت با فوت و جنون و سفه احد طرفین، شرط صحیحی است.

۲- برخی از فقها عقیده بر این دارند که طرفین عقد رهن می‌توانند شرط کنند که وکالت پس از فوت مرتهن با ورثه او باشد، یعنی انتقال وکالت به وراثت مرتهن در ضمن عقد رهن شرط شده باشد. (حلی، ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۳۳۴؛ عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۲۲۹؛ عاملی (شهید ثانی) ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۸۹؛ عاملی (سید محمد جواد)، بی تا، ص ۱۲۹؛ کرکی، ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۲۸۰).

۳- برخی از فقیهان در برخی موارد بقاء وکالت را علی‌رغم فوت وکیل پذیرفته و گفته اند: «در مواردی که موضوع وکالت متعلق حق وکیل باشد و وکالت ضمن عقد لازمی شرط شده باشد مثل وکالت در فروش عین مرهونه، چنین وکالتی با فوت وکیل از بین نمی‌رود حتی اگر شرط هم نشده باشد». (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۲، ص ۱۶۸).

دیدگاه حقوقدانان در خصوص شرط بقای وکالت بعد از فوت وکیل

۱- یکی از نویسندگان حقوقی چنین نظر داده است: « مقصود از دادن وکالت به مرتهن در فروش عین مرهونه ضمن عقد لازم، جعل ولایت در فروش برای مرتهن می باشد. ولایت در فروش در اثر فوت مرتهن به ورثه ی او منتقل می گردد و احتیاج به شرط انتقال به ورثه ندارد، مگر اینکه گفته شود هرگاه در ضمن عقد رهن یا عقد لازم دیگری وکالت فقط برای شخص مرتهن شرط شود، منظور طرفین عقد نمایندگی و استنباه است و هرگاه انتقال آن به ورثه ی مرتهن نیز شرط بشود، از وکالت اراده ولایت شده و ایجاد حق برای مرتهن می نماید، و حق مزبور پس از فوت او به ورثه منتقل می شود و شرط انتقال به ورثه قرینه بر آن است که راهن و مرتهن از وکالت قصد ولایت داشته اند، زیرا وکالت قابل انتقال به ورثه نمی باشد». (امامی، ۱۳۸۰، صص ۴۴۷ و ۴۴۸). به طور خلاصه به نظر این گروه از حقوقدانان، در صورتی که انتقال وکالت در فروش از مرتهن به ورثه وی شرط شود، از وکالت اراده ی ولایت شده و در واقع نوعی ایجاد حق برای مرتهن می باشد و حق مزبور پس از فوت به ورثه منتقل می شود و شرط انتقال به ورثه قرینه آن است که راهن و مرتهن از وکالت قصد ولایت داشته اند زیرا وکالت (اصطلاحی) قابل انتقال به ورثه نمی باشد.

۲- یکی از نویسندگان در خصوص بقاء یا عدم بقای وکالت پس از فوت وکیل چنین آورده است: « ... باید پذیرفت که در ماده ۷۷۷ ق.م، وکالت پس از فوت وکیل به ورثه او منتقل نمی شود بلکه آنچه به ورثه می رسد حق فروشی است که راهن در ضمن عقد به مرتهن داده است لذا وکالت را در این ماده باید به دادن حق فروش تعبیر نمود. منتها باید دانست که تعبیر وکالت به اعطای فروش در جایی ممکن است که طرفین به انتقال آن به ورثه مرتهن تصریح کرده باشند و الا هرگاه وکالت در ضمن عقد رهن به طور مطلق داده شود ماهیت اصلی خود را حفظ می کند و با فوت مرتهن منفسخ می شود. (شهبازی، ۱۳۹۳، ص ۸۷). البته این نویسنده معتقد است آقای دکتر سید حسن امامی، به جای اصطلاح «حق فروش» واژه «ولایت» را به کار برده است و اضافه می نمایند منظور آقای دکتر سید حسن امامی نیز از ولایت، اعطای حق فروش بوده است. (همان، پاورقی ص ۸۷).

۳- برخی دیگر از نویسندگان معتقدند که: «... وکالت مزبور به ورثه مرتهن منتقل نمی شود مگر اینکه وکالت ورثه او، ضمن عقد رهن، شرط شده باشد...» (جعفری لنگردوی، ۱۳۴۹، ص ۱۱۷) و در جای دیگر اضافه می کنند: «اگر قرار دهد که وکالت در استیفای طلب پس از فوت مرتهن که وکیل است، با ورثه او باشد ورثه در این صورت حق وکالت را مستقیماً از راهن که موکل است تلقی می کنند و این ابدأً مصداق وصایت نیست». (جعفری لنگردوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷). به نظر می رسد این نویسنده در تحلیل ماده ۷۷۷ ق.م، عقیده بر این دارد که راهن از ابتدا دو وکالت می دهد؛ یکی به مرتهن و دیگری به ورثه او، بنابراین طرفداران این دیدگاه معتقدند که در این رابطه مرتهن و وراث او وکیل در فروش محسوب شده و راهن موکل می باشد که وکالت را اعطا نموده است و وکالت ورثه وکالت جدیدی نیست بلکه همان وکالت مرتهن می باشد بنابراین ورثه در عرض مورث این وکالت و نیابت را از موکل یعنی راهن اخذ می کنند و در واقع اخذ نیابت توسط ورثه نیز مستقل و مستقیم است. نویسنده دیگری در دیدگاه مشابه بیان می دارد راهن از ابتدا دو وکالت می دهد؛ یکی به مرتهن و دوم به

ورثه او یا این که شرط می شود که پس از موت مرتهن، راهن وکالت جدیدی به ورثه او اعطاء کند. (محقق داماد، ۱۳۷۹، پاورقی ص ۱۱۲).

۴- یکی از حقوقدانان ضمن اشاره به اینکه ماده ۷۷۷ ق.م.ا، از فقه امامیه در فصل رهن گرفته شده آورده است: «منتها فقیهانی که بقای وکالت را پس از فوت وکیل یا موکل مخالف قاعده دیده اند در توجیه حکم گفته اند که در این فرض، وکالت به طور مستقل و مستقیم برای ورثه مقرر شده است یا برای مرتهن حق فروش عین مرهونه ایجاد می شود و این حق نیز به همراه انتقال حق رهن به ورثه مرتهن منتقل می گردد و وکالت در آن جنبه تبعی دارد». (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۲۱۲). سپس ظاهر ماده ۷۷۷ ق.م.ا، را با هر دو احتمال مطرح شده از سوی برخی فقیهان امامیه مخالف دانسته و معتقدند که ماده فوق، ناظر به موردی است که مرتهن وکالت در فروش مورد رهن را دارد و شرط می شود که این وکالت به ورثه ی او برسد و آنان به عنوان جانشین مرتهن (نه به طور مستقل) نیابت در فروش پیدا می کنند. وکالت در فروش عین مرهونه نیز ارتباطی بر حق مرتهن بر آن ندارد و نمی توان چنین وکالتی را تابع حق شمرد. بنابراین ماده ۷۷۷ ق.م.ا، مظهري از حاکمیت اراده برای باقی نگاهداشتن سلطه ناشی از وکالت پس از فوت موکل است. (همان، ص ۲۱۲). و با تحلیل فوق به این نتیجه می رسند که وکالت در ماده ی ۷۷۷ ق.م.ا، نمی تواند وکالت به معنای اصطلاحی باشد و باید آن را نوعی «ایجاد حق» تلقی کرد. زیرا سلطه ای را که نتوان از نیابت گرفت و همانند حق از او به ورثه منتقل شود دیگر نمی توان نیابت مبتنی بر اذن دانست. بر خلاف حق، اذن وجود مستقل ندارد و وابسته به وجود اذن دهنده و مأذون است. پس آنچه را قابل باقی ماندن پس از فوت و انتقال به ورثه است باید حق نامید و در این صورت عقدی که چنین اثری بگذارد وکالت به معنای اصطلاحی خود نیست و باید آن را نوعی «ایجاد حق» تلقی کرد. (همان، ص ۲۱۳). در نهایت این حقوقدان، در ظاهر شرط بقای عقد جایز را علی رغم فوت و حجر یکی از طرفین یا دو طرف صحیح دانسته و نوشته است: «از نظر منطقی و قانونی هیچ مانعی وجود ندارد که عقد جایز به گونه ای انشاء شود که با فوت و حجر دو طرف نیز باقی بماند و نباید چنین پنداشت که توافق افراد نمی تواند طبیعت عقد را دگرگون سازد منتها گاهی این انقلاب سبب می شود که ماهیت عقد با عمل حقوقی دیگری منطبق شود. چنانکه دیدیم نیابت بعد از فوت را باید وصایت دانست نه وکالت». (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۵۱).

۵- البته برخی از حقوقدانان شرط بقای وکالت پس از فوت موکل را پذیرفته و چنین تحلیل می کنند: «وکالت عقدی جایز است و بر پایه ی سوابق فقهی و ماده ی ۹۵۴ ق.م.ا، با فوت موکل یا وکیل منفسخ می شود. ولی گاه منافع موکل نیازمند آن است که با فوت او وکالت وکیل ادامه یابد. در اینصورت این پرسش مطرح می شود که پایان یافتن وکالت در پی فوت آیا از قواعد آمره حقوق مدنی است یا شرط خلاف آن را می توان پذیرفت؟ مؤلفان و رویه قضایی در فرانسه ادامه وکالت پس از فوت موکل را در صورت وجود شرط صریح یا ارده ی ضمنی موکل پذیرفته اند. در موردی که شرط صریح وجود دارد اراده ی موکل اجرا می شود و در مورد شرط ضمنی نیز باید نشان داده شود که وکالت به لحاظ شخص موکل داده نشده و موکل می خواسته است وکالت وکیل پس از فوت او نیز استوار باشد. ماده ی ۴۰۵ قانون تعهدات سوئیس در حالی که فوت موکل را از علل پایان یافتن وکالت می داند شرط خلاف آن را تجویز کرده و نیز در موردی که طبیعت وکالت اقتضا می کند فوت را موجب پایان یافتن وکالت نمی داند. در حقوق ایران نیز می توان از این راه حل ها پیروی کرد. بنابراین بند ۳

ماده ی ۶۷۸ ق.م و ماده ی ۹۵۴ ق.م که فوت موکل را موجب انفساخ وکالت می دانند در مقام بیان یک قاعده ی آمره نیستند و شرط صریح یا ضمنی خلاف آن را می توان پذیرفت. به ویژه در وکالت در دعوی برای حفظ حقوق بازماندگان با فوت موکل، وکیل تکلیف دارد دعوی را دنبال کند و دادگاه باید این وکالت را معتبر بداند تا هنگامی که ورثه عزل وکیل را اعلام کنند. از جمله وکیل می تواند از حکمی که پیش از فوت موکل علیه او صادر شده است در مهلت مقرر پژوهش خواهی کند هر چند موکل پیش از پژوهش خواهی فوت کرده باشد». (کاشانی، ۱۳۸۸، صص ۲۵۷ و ۲۵۸). ایشان سپس به برخی مصادیق آن اشاره کرده و گفته اند: « هر چند قاعده ی کلی این است که وکالت با فوت موکل پایان پذیرد ولی هنگامی که این وکالت در ارتباط تام با یک قرارداد دو جانبه یا تضمین انجام تعهدات موکل بوده و وی حق بر کنار کردن وکیل را از خود ساقط کرده است چنین برداشت شده که این وکالت یا آن قرارداد دو جانبه یا تضمین یک واحد غیر قابل تجزیه است و با فوت موکل پایان نمی پذیرد و تا زمانی که وکیل بتواند موضوع آن را انجام دهد دارای اعتبار است».

۶- برخی از حقوقدانان چنین نظر داده اند: « ماده ۷۷۷ ق.م، برای تضمین بیشتر پیش بینی شده است تا از راه وکالت بتواند سریع تر به طلب خود برسد و حتی در صورت فوت مرتهن ورثه ی او هم بتواند طلب مورث خود را بدون اینکه نیازی به حضور رهن باشد وصول نمایند به طور کلی این ماده، وکالت را به خدمت مرتهن در می آورد». (مدنی، ۱۳۸۵، ص ۳۰۱).

۷- برخی شرط بقای عقد وکالت را علی رغم فوت و حجر چنین تحلیل کرده اند: « وکالت مشروط در ضمن عقد، لازم است یعنی یکطرفه فسخ نمی شود، اما با موت و حجر منفسخ می گردد. بنابراین وکالت بعد از موت باقی نیست تا به ورثه برسد. مقصود آن است که شرط بیع از طرف رهن برای مرتهن یا وراث او یا اجنبی قرار داده می شود یا مقصود آن است که رهن وکالت جدیدی برای ورثه قرار می دهد». (قاسم زاده و همکاران، ۱۳۸۲، ص ۲۵۴). به طور کلی این دسته از حقوقدانان معتقد هستند که رهن وکالت جدیدی برای مرتهن قرار می دهد زیرا وکالت بعد از فوت باقی نیست تا به ورثه برسد. ولی اشکالی که بر این نظریه وارد است این است که در قسمت اخیر ماده ۷۷۷ ق.م، مقرر شده است: « ... قرار دهد وکالت مزبور بعد از موت مرتهن با ورثه ی او باشد». بنابراین رهن همان وکالت را برای ورثه ی مرتهن قرار داده است نه این که وکالت جدیدی بدهد.

۸- برخی دیگر چنین نظر داده اند: « عبارت وکالت مزبور که در ماده ی ۷۷۷ ق.م. استعمال شده، شایسته نیست حمل بر وکالت مرتهن از رهن شود که با فوت مرتهن، منفسخ می شود، چون حکم انفساخ عقود جایز به موت احد طرفین از احکام آمره است که توافق بر خلاف آن صحیح نیست. ظاهراً مراد از وکالت مزبور، وکالت در فروش عین مرهونه است که در قالب شرط نتیجه به دو صورت منجز به نفع مرتهن و معلق به موت مرتهن به نفع وراث او در ضمن عقد درج شده است. یعنی، به صرف اشتراط، شرط وکالت مرتهن، او وکیل رهن در فروش عین مرهونه است که چنین شرطی، شرط نتیجه ی منجز است. علاوه بر آن، شرط نتیجه معلق وکالت ورثه از رهن در فروش عین مرهونه درج شده است که معلق علیه آن مرگ مرتهن می باشد پس طرفین می توانند دو شرط وکالت منجز و معلق در ضمن عقد رهن درج کنند. اگر ورثه در زمان مرگ مرتهن رشید باشند، وکیل رهن در فروش عین مرهونه می شوند و اگر محجور باشند، سمت وکالت منوط بر رشد آنان می باشد. علاوه بر وکالت مرتهن و وراث او، می توان وکالت در فروش را برای ثالث قرار داد که در این صورت او به

وکالت از راهن و به نفع مرتهن یا وراثت او در صورت مرگ مرتهن، اقدام به فروش عین مرهونه می کند». (باریکلو، ۱۳۸۸، صص ۲۰۴ و ۲۰۵).

نقد و بررسی

بعد از بیان دیدگاهها به نظر می رسد از ماده ۷۷۷ ق.م. نمی توان جواز و صحت شرط بقاء عقد جایز مانند وکالت پس از فوت یا جنون را استنباط کرد و همچنین نمی توان آن را با حق فروش و انتقال آن به ورثه توجیه کرد زیرا این امر بر خلاف ظاهر ماده قانونی است و هیچ قرینه ای بر این خلاف ظاهر وجود ندارد در حالی که حمل بر خلاف ظاهر نیازمند قرینه است که از آن به قرینه صارفه یاد می شود که موجب انصراف ذهن از معنای ظاهری به معنای خلاف ظاهر می شود. همچنین نمی توان حکم مذکور در ماده ۷۷۷ ق.م را حکمی استثنائی تلقی کرد. زیرا اولاً؛ عقد وکالت از این جهت هیچ خصوصیت خاصی نسبت به سایر عقود جایز ندارد تا چنین استثنایی را موجب شود. ثانیاً؛ با وجود آنکه ماده مزبور را می توان منطبق با قواعد حقوقی تفسیر کرد نمی توان آن را حمل بر استثناء کرد. بنابر این ماده مزبور را باید مطابق ظاهر آن یعنی وکالت تفسیر کرد و تحلیل آن این است که موکل (مدیون و راهن) برای فروش عین مرهونه به دونهفر وکالت می دهد با این تفاوت اختیارات آنها همزمان شروع نمی شود بلکه اختیارات مرتهن از زمان انقضای موعد پرداخت دین از جانب راهن شروع می شود ولی اختیارات ورثه مرتهن از زمان مرگ مورث آنها که مصادف با انحلال وکالت مورث است شروع می شود نه اینکه وکالت از مورث به ورثه منتقل شود و اعطای وکالت به اشخاص متعدد از سوی موکل در ماده ۶۶۹ ق.م پذیرفته شده است که از حیث زمان شروع اختیارات می تواند به دو صورت طولی و عرضی واقع شود.

البته شاید بتوان وکالت ورثه در ماده ۷۷۷ ق.م را به صورت شرط نتیجه معلق نیز توجیه کرد به این صورت که شرط شده است که در صورت فوت مورث قبل از فروش ورثه او از جانب راهن وکیل در فروش باشند تا بتوانند حق دینی و حق عینی تبعی انتقال یافته از مورث خود را استیفاء نمایند چنانکه شرط خیار تخلف از شرط در قراردادها نیز مصداقی از شرط نتیجه معلق است.

نتیجه گیری

از مجموع مطالب فوق نتیجه گرفته می شود که هرگاه در ضمن عقود جایز یا ضمن عقد لازم یا جایز دیگر شرط شود که عقد جایز مورد نظر اعم از وکالت یا هر عقد جایز دیگر، با فوت و جنون و سفه احد طرفین منفسخ نشود، چنین شرطی از نظر حقوقی اعتباری نداشته و باطل است و علت بطلان آن نیز این است که شرط مزبور به دلیل مخالفت با ماده ۹۵۴ ق.م، که قاعده امری محسوب می شود، شرط نامشروع تلقی گردیده و به موجب ماده ۲۳۲ ق.م، چنین شرطی باطل خواهد بود ولی بطلان شرط مزبور خللی به عقدی که در ضمن آن شرط گردیده وارد نمی آورد و عقد مزبور از نظر حقوقی دارای آثار خواهد بود بنابراین مفاد قسمت اخیر ماده ۷۷۷ ق.م، را باید به این نحو تحلیل نمود که در ماده ۷۷۷ ق.م، راهن از ابتدا دو وکالت می دهد؛ یعنی راهن با یک ایجاب به دو نفر وکالت می دهد یکی به مرتهن و دیگری به ورثه او. در این رابطه مرتهن و وراث او وکیل در فروش محسوب شده و راهن موکل می باشد که وکالت را اعطا کرده است و وکالت ورثه همان وکالت مورث نیست تا از آن بقای وکالت علی رغم فوت وکیل استفاده شود بلکه وکالت ورثه وکالت دیگری است که به صورت مستقیم از جانب موکل داده شده است ولی زمان شروع اختیارات ورثه از زمان فوت مورث آنها می باشد. به تعبیر دیگر وکالت ورثه اگر چه از حیث زمان اعطای اذن از جانب موکل (راهن) با وکالت مورث خودشان یکی است ولی از حیث زمان شروع اختیارات متفاوت بوده و در طول اختیارات مورث است یعنی همزمان با انحلال وکالت مورث به دلیل فوت وکالت آنها شروع می شود.

فهرست منابع

- ۱- امامی، سید حسن، ۱۳۸۰، حقوق مدنی، ج ۲، چ ۱۵، تهران، انتشارات اسلامیه.
- ۲- باریکلو، علیرضا، ۱۳۸۸، حقوق مدنی، ۷، عقود معین ۲ (عقود مشارکتی، توثیقی و غیر لازم)، چ ۱، تهران، انتشارات مجد.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۴۹، حقوق مدنی (رهن - صلح)، چ ۱، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۴- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۹، مجموعه محشی قانون مدنی، چ ۱، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- ۵- حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، ۱۴۰۹ هـ. ق، شرایع الاسلام، ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران، انتشارات استقلال.
- ۶- سکوتی نسیمی، رضا، ۱۳۹۰، حقوق مدنی (عقود معین - مضاربه)، چ ۱، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- ۷- شهبازی، محمد حسین، ۱۳۹۳، مبانی لزوم و جواز اعمال حقوقی، چ ۱، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- ۸- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ هـ. ق، مسالک الافهام، چ ۲، قم، انتشارات موسسه معارف اسلامیه.
- ۹- عاملی زین الدین بن علی (شهید ثانی)، بی تا، شرح اللمعه، چ ۲، قم، انتشارات موسسه معارف اسلامیه.
- ۱۰- کرکی، شیخ علی بن الحسین، ۱۴۰۸ هـ. ق، جامع المقاصد، ج ۱، چ ۱، قم، انتشارات موسسه آل بیت.
- ۱۱- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۴۰۹ هـ. ق، عروه الوثقی، ج ۲، چ ۲، بیروت، موسسه اعلمی.
- ۱۲- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۳۷۶ هـ. ش، سوال و جواب، به اهتمام سید مصفی محقق داماد، چ ۱، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- ۱۳- کاشانی، محمود، ۱۳۸۸، حقوق مدنی، قراردادهای ویژه، چ ۱، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
- ۱۴- قاسم زاده، مرتضی و همکاران، ۱۳۸۲، تفسیر قانون مدنی، چ ۱، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۵- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۸، حقوق مدنی (عقود اذنی - وثیقه های دین)، عقد معین، ج ۴، چ ۳، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
- ۱۶- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۲، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱، چ ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
- ۱۷- محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۷۹، حقوق قراردادها در فقه امامیه، ج ۱، چ ۱، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۸- مدنی، جلال الدین، ۱۳۸۵، حقوق مدنی، عقود معین، ج ۵، چ ۱، تهران، انتشارات پایدار.
- ۱۹- نجفی، محمد حسن، ۱۳۹۴ هـ. ق، جواهر الکلام، ج ۲۷، چ ۶، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.